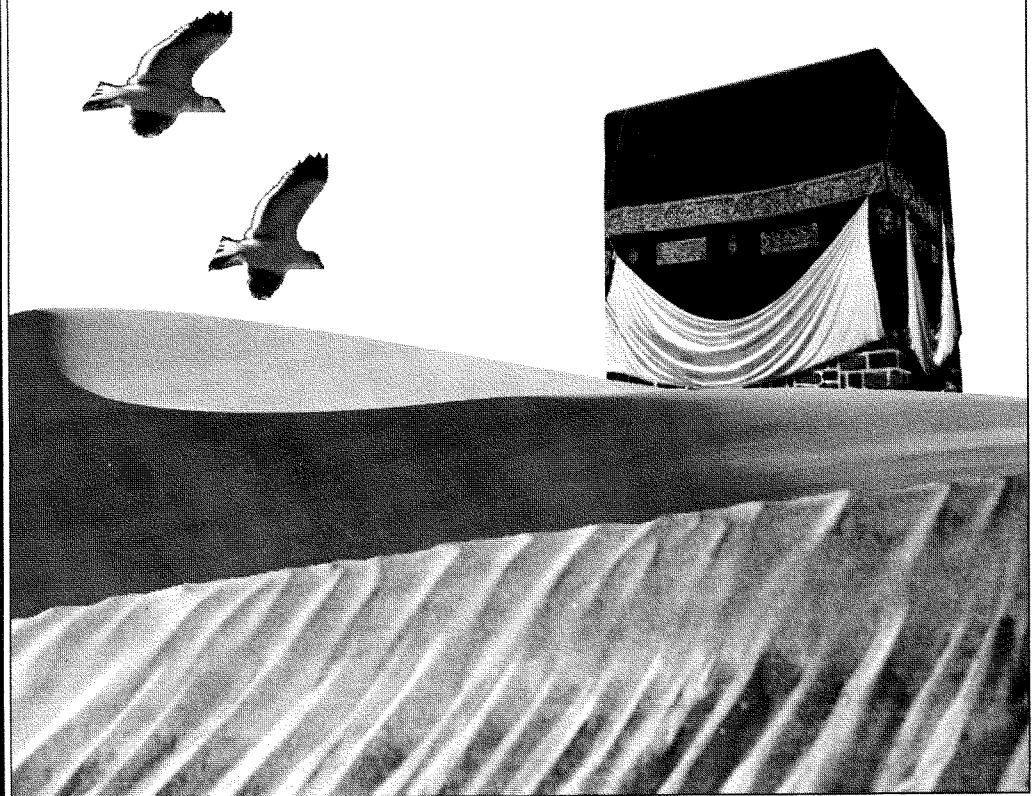
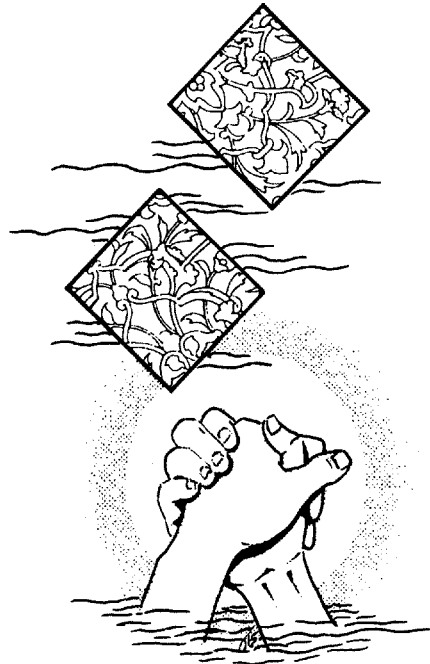


ازنکا سے دیکر



عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان



جعفر سبحانی

همه ساله پیش از موسم حج جلساتی به منظور افزایش سطح علمی و آگاهی‌های روحانیان محترم کاروانها در تهران برگزار می‌شود که در آن علاوه بر مسؤولان محترم بعثه مقام معظم رهبری و سازمان حج و زیارت، از برخی شخصیت‌های علمی کشور نیز دعوت به عمل آمده پیرامون موضوعی خاص و مرتبط با حج سخنرانی می‌کنند.

از جمله مباحث مطرح شده، موضوع «عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان» بود که توسط استاد فرزانه و متفکر بزرگوار حضرت آیه‌الله سبحانی ارائه گردید و مورد استقبال عموم آقایان و شرکت کنندگان قرار گرفت، از این رو متن این سخنرانی از نوار استخراج و پس از ویرایش و ذکر منابع و مآخذ برای درج در میقات آماده گردید. ضمن تشکر از استاد ارزشمند حضرت آیه‌الله سبحانی نظر خوانندگان محترم را به متن این سخنرانی جلب می‌نمایم:

عناصر وحدت

عناصر و مایه‌هایی که می‌تواند امت اسلامی را در نقطه واحدی گردآورد، دو گونه

است:

الف: «عقیدتی و آرمانی» ب: «کرداری و رفتاری».

درباره عنصر نخست، باید بگوییم که قرآن مجید بر یگانگی صراط تأکید می‌ورزد



ومی گوید برای پیمودن راه رستگاری بیش از یک راه وجود ندارد و دیگر راه‌ها همگی انحراف از آن صراط است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

«آگاه باشید که این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که شما را از آن راه پراکنده می‌سازد نروید، اینها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا به تقوا بگرایید.»

برای رسیدن به کمال از طریق عقیده و عمل، یک صراط بیش نیست و هر نوع راهی بر خلاف آن، گزراهی است که انسان را از پیمودن راه سعادت باز می‌دارد. تصور نشود که این صراط واحد، مربوط به پیامبر عظیم الشان اسلام است، بلکه تمام پیامبران مردم را به پیمودن یک راه دعوت کرده‌اند و آن تسلیم در برابر خداوند است.

آنچه که امروزه از آن به «صراط‌ها» یاد می‌شود، درست نقطه مقابل وحی الهی است که همواره بر «وحدت صراط» تأکید داشته و دارد.

مسأله کثرت‌گرایی که از آن به پلورالیسم (Pluralism) تعبیر می‌شود، یک تز سیاسی است نه فلسفی و هدف از آن پایان بخشیدن به نبرد عقاید و خون‌ریزی در راه آرمان‌ها است و این که هر قومی در کنار قوم دیگر، با داشتن ایده و اندیشه‌گونه‌گون زندگی کنند و عقیده یکدیگر را محترم بشمارند.

مثلاً مسیحی کاتولیک می‌تواند با مسیحی «پروتستانت»، زندگی کاملاً آرام داشته باشد و دیگر لازم نیست به نفی یکدیگر برخیزند.

این مطلب، غیر از آن است که جامعه بشری با داشتن عقاید مختلف و گوناگون، همگی در صراط حق بوده و مورد پذیرش خدای جهانیان هستند! اگر چنین است، پس تأکید بر صراط واحد و پرهیز از صراط‌های دیگر چیست؟!^۲

به خاطر همین وحدت صراط است که قرآن و حدیث در تمام موارد از «دین واحد» سخن به میان می‌آورد نه از «ادیان» و تنها در یک روایت و آن از امام هشتم علیه السلام است که لفظ «دین» به صورت جمع آمده و احتمال می‌رود که حدیث نقل به معنا شده است.

اصرار قرآن بر لفظ «دین» به صورت مفرد، برای این است که اصول عقیدتی و قوانین کلی در مسائل عملی، در تمام ادوار یکسان بوده و خداوند یک دین بیش نداشته و نخواهد داشت، چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲ و همه شرایع در جوهر دین و قوانین سعادت؛ مانند حرمت شراب و قمار، اختلاف ندارند.

اکنون می‌پردازیم به تشریح اصل مطلب که آن «تیین عناصر وحدت‌ساز در قلمرو عقیده و آرمان» است:

۱ - یکتاپرستی و یکتاگرایی

«توحید» در جلوه‌های مختلف، رابطه‌ای است که می‌تواند همه مسلمانان را در نقطه واحدی گرد آورد. مسلمانان جهان به خدای یکتا، خالق و آفریدگار یکتا و مدبر و گرداننده یکتا اعتقاد و باور دارند و آیات قرآن و همچنین دلایل عقلی، بر توحید در ذات و توحید در خالقیت و توحید در تدبیر گواهی می‌دهند. در زیر آسمان خدا، مسلمانی پیدا نمی‌شود که ثنویت در ذات را بپذیرد و به خالق جز خدا و یا مدبری جز او بیندیشد مگر این که از صراط مستقیم منحرف گردد.

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است که همگان به آن معتقدیم و در نماز پیوسته می‌گوییم:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۳

اعتقاد به اصل توحید در عبادت، برای یک مسلمان کافی است، دیگر لازم نیست در فروع آن به بحث و گفتگو پردازد.

از توحید که بگذریم، نبوت عامه و نبوت خاتم رسولان، عنصر وحدت‌ساز است و همه مسلمانان در این اصل صداهستند و یک نظریه دارند.

مسأله «خاتمیت» اصل مستحکمی است که همه مسلمانان در آن وحدت نظریه دارند و معتقدند که با آمدن پیامبر خاتم، باب نبوت لاک و مهر گردید و دیگر این باب به روی کسی باز نخواهد شد.



از این اصل که بگذریم اصل سوّمی به نام «معاد» مطرح است و همه مسلمانان معتقدند که خداوند بزرگ روزی همه را زنده می‌کند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می‌دهد.
قال سبحانه:

﴿كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۴

«خداوند رحمت و بخشش را بر خویش واجب گردانید و به یقین شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد.»

این اصول سه گانه که از آن به عنوان «عقیده و آرمان» تعبیر می‌شود، عناصری است که یک میلیارد مسلمان در آن وحدت نظریه دارند و اختلاف در جزئیات، جزو مسائل کلامی است و نباید مایه اختلاف شود.

شکی نیست که در کتاب‌های کلامی، این اصول سه گانه به صورت گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته، ولی در خود این اصول اختلافی نیست و اگر سخنی هست مربوط به فروع و شاخه‌های این اصول است و آنچه از ارکان اسلام به شمار می‌رود، خود این اصول است نه جزئیات آن.

بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل می‌کند: هنگامی که علی رضی الله عنه به امر پیامبر صلی الله علیه و آله بر فتح قلاع و دزهای خیبر مأمور گشت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: این نبرد تا کجا باید ادامه پیدا کند؟

پیامبر فرمود:

﴿قَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ

فَقَدْ مُنِعُوا فَيْكَ دِمَاؤُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ﴾.^۵

«با آنان نبرد کن تا به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهند، آنگاه که به این مرحله رسیدی خون و مال آنان محترم و حساب آنان با خداست.»

امام هشتم رضی الله عنه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا حَرَمْتُ عَلَى دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾.^۶

اعتراف به این اصول سه گانه، مایهٔ ایمان، و انحراف از آن مایهٔ کفر است، بنابراین نباید گروهی گروه دیگر را، که هر دو در این اصول وحدت نظریه دارند، تکفیر کنند. شایستهٔ جهان اسلام است که بزرگان آن همایشی ترتیب دهند و در آن، حدّ ایمان و کفر را بررسی کنند و با قطعنامه‌ای که در آن ایمان و کفر به صورت منطقی تعریف شود، ناآگاهان را از تفرقه افکنی و تکفیر باز دارند و ندای آنان این باشد: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ».

همچنان که بر آنان لازم است کنگرهٔ دیگری دربارهٔ «توحید و شرک» تشکیل دهند و در آن، «حدود توحید و شرک در عبادت» را روشن سازند تا حکم برخی از مسائل که مایهٔ تفرقه گردیده، روشن شود.

همهٔ مسلمانان همواره بر اصل «توحید در عبادت» تأکید دارند لیکن یک رشته مسائل جزئی است که در آن‌ها، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ مانند درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی، که جز درخواست دعا چیز دیگری نیست و یا بوسیدن ضریح و امثال آن، که برخی این نوع اعمال را عبادت نبی اندیشیده و آن را شرک می‌شمارند، در حالی که این نوع اعمال از روح تکریم برخاسته است و بسان بوسیدن جلد قرآن نوعی تکریم و تعظیم است. و چنین همایشی می‌تواند به این نوع مسائل اختلافی پایان دهد.

۲- یگانگی شریعت و آیین

مقصود از شریعت و آیین، همان احکامی است که رفتار و کردار ما را از نظر فعل و ترک، محدود می‌سازد؛ برخی را واجب و برخی دیگر را مستحب و مواردی را مکروه و ... معرفی می‌کند.

سرچشمهٔ شریعت، کتاب خدا و سنت پیامبر است و همهٔ مسلمانان در حجیت این دو اصل اختلافی ندارند و خوشبختانه امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نگاهی قرائت قرآن^۷ و هم حافظ سنت پیامبر است و در روزگاری که نگارش سنت بدعت بود، او سنت پیامبر را در کتابی که بعدها به نام «کتاب علی» معروف شد، گرد آورد و تا عصر حضرت صادق علیه السلام در اختیار عترت بوده است.



شیعه به سنت پیامبر احترام کامل گذارده و آن را صد در صد حجت می‌داند و روایاتی از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است که همگی به گونه‌ای به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منتهی می‌شود؛ زیرا پیشوایان ما حافظان سنت پیامبرند و اگر ما حدیثی را از امام صادق و باقر علیهم‌السلام نقل می‌کنیم و باقی مانده‌سند را، تا پیامبر حذف می‌کنیم به خاطر واضح بودن بقیه‌سند است؛ زیرا همه آنان تصریح کرده‌اند که آنچه می‌گویند از پدران خود فراگرفته‌اند و آنان نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آموخته‌اند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ وَ سُنَّةٌ»^۸

«پدیده‌ای نیست مگر این که حکم آن در کتاب و سنت است.»

مردی از پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام پرسید:

«أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟ قَالَ: بَلَى كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.»^۹

«آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد یا شما چیزهایی از خود نیز می‌گویید؟ امام علیه‌السلام فرمود: همه چیز در کتاب و سنت پیامبر اوست.»

بنابراین، روایاتی که از پیشوایان شیعه نقل می‌شود، اخبار «مسند» است نه «موقوف»؛ زیرا باقی مانده‌سند به خاطر روشنی و وضوح حذف شده است. نکته‌ای که لازم به تذکر است، این است که پیشوایان اسلام بر اثر مواهب الهی، احکامی را از قرآن و سنت استخراج می‌کردند که افهام عادی را توان چنین استنباط نبود و لذا می‌گفتند همه چیز در کتاب و سنت است، در حالی که در مراجعه سطحی، حکم مورد نظر آنان در کتاب و سنت نیست.

مادراینجا نمونه‌ای را می‌آوریم تا کیفیت فهم برتر آنان را کتاب و سنت روشن شود. در عصر متوکل مردی مسیحی با زن مسلمانی عمل منکری را انجام داد، آنگاه که خواستند بر او حد الهی اجرا کنند، او اسلام آورد تا از این طریق حد را از خود دفع کند، یحیی بن اکثم گفت: حد ساقط است؛ زیرا ایمان، حکم سابق را محو می‌کند. برخی دیگر از قضات گفتند: باید سه حد بر او جاری کرد!

سرانجام متوکل تصمیم گرفت نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام بنویسد و حکم موضوع را از وی بپرسد. وقتی نامه متوکل رسید، امام نوشت: «يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ»، «می‌زنند تا بمیرد.»

فقیهان در باری از علت حکم امام جو یا شدند، بار دیگر متوکل نامه‌ای به حضرت نوشت و علت حکم را پرسید امام در پاسخ نامه این دو آیه را نوشت:

﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾^{۱۰}

«پس چون سختی عذاب ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و به آنچه او را شریک وی قرار می‌دادیم کافریم. ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نبخشید سنت خداست که از دیرباز دربارهٔ بندگان، و آنجاست که ناباوران زیان کرده‌اند.»

امام هادی علیه السلام از این آیه، حکم حادثه را استنباط کرد و روشن ساخت ایمانی که محصول خوف از اجرای حد باشد، بسان ایمان به هنگام نزول عذاب است و چنین ایمانی نمی‌تواند نجات بخش باشد. مسلم است که استنباط این حکم کار انسان عادی نیست بلکه کار انسانی است که باید از مواهب برتری برخوردار باشد و بسان مصاحب موسی، دانش الهی و «لدنی» داشته باشد؛ چنان که دربارهٔ مصاحب موسی می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^{۱۱}

۳- وحدت رهبری

از عناصر سازنده «تقریب»، اتفاق مسلمانان بر وحدت رهبری است و این که رهبری را از آن خدا و رسول وی، و اولی الامر می‌دانند و همگان این اصل را از وحی الهی برگرفته‌اند، آنجا که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^{۱۲}

«از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان نیز اطاعت کنید.»



رهبری این گروه، در مسائل خاص سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه همه جوانب زندگی جامعه اسلامی را فرامی‌گیرد، از این جهت باید در گروه سوم، شرایطی مانند تقوا و علم و دانش برتر وجود داشته باشد که صلاحیت آنان را بر امر رهبری بیمه کند.

۴- وحدت هدف

وحدت در هدف نیز از عوامل سازنده وحدت است. امت اسلامی معتقد است که باید جامعه را به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها و فضیلت و مکرمت سوق داد؛ چنان که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^{۱۳}

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند ولی بیشترشان نافرمانند.»

یکی از اهداف رسالت پیامبر که همه مسلمانان باید در تحقق آن کوشا باشند، محو شرک و بت پرستی در جهان و جایگزین ساختن توحید به جای آن است و این هدف بزرگ به وسیله مسلمانان در جهان تحقق خواهد پذیرفت و از شرک و بت پرستی اثری باقی نخواهد ماند چنان که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^{۱۴}

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

بنابراین، امت اسلامی در عقیده و شریعت، در امر قیادت و رهبری و در غرض و هدف، وحدت نظریه دارند و باید در مجامع جهانی با هم همکاری کنند، نه این که به

تکفیر و تفسیق یکدیگر پردازند. خوشبختانه بزرگان اهل سنت در اعصار پیش، پیروان خود را از تکفیر گروه دیگر برحذر داشته‌اند.

سرخسی که از تلامیذ ابوالحسن اشعری است می‌گوید:

«استاد ما در خانه من بستری بود. او وقتی احساس کرد که آخرین روزهای زندگی خود را می‌گذراند به من دستور داد در حد امکان شاگردان او را گرد آورم، از این جهت از آنان دعوت به عمل آمد و او به عنوان آخرین سخن، رو به آنان کرد و گفت: شاهد باشید من کسی را که بر قبلة مسلمانان نماز بگذارد، به خاطر صدور گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه را دیده‌ام که به خدای واحد اشاره کرده و همگی در پوشش اسلام قرار دارند.»^{۱۵}

شایسته است از امام ابوالحسن اشعری تقدیر شود؛ زیرا او نام کتاب خود را «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین» نهاد و مفاد آن این است که همه گروه‌هایی که در کتاب، از آنها سخن به میان آمده، مسلمان و نماز گزارند، هر چند در یک رشته مسائل کلامی با هم اختلاف دارند.

ابن حزم می‌گوید: از ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری نقل شده است که نمی‌توان مسلمانی را تکفیر و تفسیق کرد.^{۱۶}

عضدی در مواقف می‌گوید: بزرگان متکلمین و فقها بر این رأیند که نمی‌توان کسی از اهل قبله را تکفیر کرد. سپس می‌گوید: مسائلی که مورد اختلاف آنها است چیزی نیست که پیامبر و یاران او درباره آنها بحث کرده باشند. از این جهت اختلاف در این مسائل ضروری به اسلام نمی‌زند.^{۱۷}

گفتنی است که بخش مهمی از بحث اختلافات مسلمانان مربوط به مسائل کلامی و فقهی است و هیچ یک از آنها مانع از تقریب نیست و هر فردی در پیشگاه خدا، با حاجتی که بر اندیشه خود دارد، معذور است.

از باب نمونه در زمان مأمون در میان متکلمان، مسأله حدوث و قدم قرآن مطرح گردید و پی آمدهای تندی از قبیل تفرقه و تبعید داشت، و شیوه شایسته را احمد بن حنبل، که سردمدار قدم قرآن و یا عدم حدوث آن بود، برگزید. او در این مسأله اصلاً



اظهار نظر نکرد، چون معتقد بود که قرآن و سنت در این مورد چیزی نگفته است، اما دست‌های مرموزی از مسیحیان، به طرح این مسأله دامن می‌زدند، تا از اعتقاد به قدیم بودن قرآن، قدم «مسیح» و «کلمه الله» را توجیه کنند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند، از این جهت پیشوایان شیعه نسبت به این مسأله راه دیگری را برگزیدند. وقتی از آنان درباره حدوث و قدم قرآن پرسیده شد، فرمودند: ما می‌گوییم قرآن کلام خدا است.^{۱۸}

البته این نوع سخن گفتن در موردی بود که سؤال کننده را توان اندیشه در این مسائل نبود ولی نسبت به گروهی که می‌توانستند با موازین عقلی در این مسائل غور کنند، بیان دیگری داشتند؛ چنان که امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه محمد یقطنی نوشت:

«وَلَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ».^{۱۹}

«آفریدگاری جز خدا نیست و جز او همه مخلوقند؟» (طبیعی است که خود قرآن هم مخلوق می‌باشد).

تا اینجا با عناصر وحدت ساز یا تقریب آفرین آشنا شدیم، لیکن یک رشته موانع در طریق تقریب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

موانع تقریب

۱ - اختلافات کلامی و فقهی

پس از گذشت سه قرن از آغاز اختلافات کلامی، اهل سنت سرانجام در اصول عقاید مقلد یکی از دو امام گردیده‌اند و آن دو عبارتند از: «اشعری» و «ماتریدی». اما معتزله که از نظر ما شاخه‌ای از اهل سنت هستند - هر چند از نظر اهل سنت جزو آنان نمی‌باشند - برای خود مکتب خاصی دارند و به مرور زمان ناپود شده و از آنان اثری جز چند کتاب باقی نیست.

شیعه در مسائل کلامی به سه گروه تقسیم می‌شوند: «اثنی عشری»، «زیدی» و «اسماعیلی» ولی اگر حقیقت این مذاهب کلامی، چه در سنی و چه در شیعه، شکافته شود خواهیم دید اختلاف در مسائلی است که ارتباطی به ایمان و اسلام ندارد و اگر مسلمان درباره آنها سخن نگوید مشکلی نخواهد داشت. مسائلی مانند:

الف: صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر آن؟

ب: قرآن کریم قدیم است یا حادث؟

ج: افعال بندگان، مخلوق خداست یا مخلوق انسان‌ها؟

د: خدا در سرای دیگر قابل رؤیت هست یا نه؟

و... که هرگز اسلام و ایمان وابسته به آنها نیست.

درست است که حق در این مسائل یکی بیش نیست و راه آن برای پویندگانش باز است و طبعاً یکی از گروه‌ها بر خطا بوده و دیگری بر صواب، ولی این جریان چنان نیست که هر فرقه‌ای فرقهٔ مخالف را تکفیر کند!

از این بیان روشن می‌شود که اختلاف در مسائل فقهی نباید مایهٔ تنش در میان فرق اسلامی شود و لازم است بدانیم که اختلاف میان فقها و علمای اهل سنت، کمتر از اختلاف فقهای شیعه با فقهای اهل سنت نیست؛ مثلاً شافعی می‌گوید: تماس بدنی با همسر ولو بدون احساس شهوت، مایهٔ بطلان وضو است، در حالی که دیگران با این نظر مخالف‌اند ولی در همین حال، نمازگزاران شافعی بر امام حنفی اقتدا می‌کنند، هر چند امام جماعت با همسر خود تماس برقرار کرده باشد، چون امام حنفی بر صحت وضوی خود حجت دارد، روی این اصل برادر سنی باید به امام شیعی اقتدا کند؛ زیرا هر کدام برای خود در پیشگاه خدا حجت دارند.

بزرگترین مانع تقریب

بزرگترین مانع تقریب میان شیعه و سنی، مسألهٔ رهبری بعد از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است.

اهل سنت معتقدند که خلیفهٔ پس از رسول خدا، در سقیفه گزینش شد و ابوبکر به عنوان خلیفهٔ مسلمین رأی آورد، در حالی که شیعه منصب امامت را یک منصب الهی می‌داند که باید متصدی آن به وسیلهٔ پیامبر تعیین شود و پیامبر آن را در عصر خود معین کرد و در غدیر خم بر ولایت و امامت علی علیه السلام تصریح نمود.

درست است که این اختلاف به صورت یک اختلاف حادث بر تقریب مسلمانان سایه افکنده، لیکن اگر مسأله را از دیدگاه اهل سنت مطالعه کنیم، خواهیم دید که با توجه به

اصول آنان، این اختلاف مانع تقریب نیست؛ زیرا مسأله امامت در نزد آنان، از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است.

توضیح این که: یکی از واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است و انجام این فریضه، بدون وجود امام مطاع میسر نیست، بنابراین از باب مقدمه واجب (امر به معروف و نهی از منکر) لازم است امامی برگزیده شود تا در پرتو قدرت او، این فریضه جامه عمل بپوشد.

همگی می‌دانیم که مسأله امر به معروف و نهی از منکر، یک مسأله فقهی است و مقدمه آن، (نصب امام) از آن فراتر نیست. در این صورت، چنین اختلافی در مسأله فقهی نباید مانع تقریب شود.

عضد الدین ایجی در مواقف می‌گوید:

«وَالْإِمَامَةُ عِنْدَنَا مِنَ الْفُرُوعِ وَإِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا فِي عِلْمِ الْكَلَامِ تَأْسِيًّا بِمَنْ قَبْلَنَا»^{۲۰}
 «امامت نزد ما از فروع است و اگر آن را در دانش کلام وارد کردیم، به خاطر پیروی از پیشینیان است».

تفتازانی می‌گوید:

«لَا نِزَاعَ فِي أَنَّ مَبَاحِثَ الْإِمَامَةِ بِعِلْمِ الْفُرُوعِ أَلْيَقُ لِرُجُوعِهَا إِلَى أَنَّ الْقِيَامَ بِالْإِمَامَةِ وَ نَصْبِ الْإِنَامِ الْمُؤَصِّفِ بِالصِّفَاتِ الْمُخْصُوصَةِ مِنْ فُرُوضِ الْكِفَايَاتِ وَ هِيَ أُمُورٌ كَلِّيَّةٌ، تَتَعَلَّقُ بِهَا مَصَالِحُ دِينِيَّةٍ أَوْ دُنْيَوِيَّةٍ وَلَا يَنْتَظِمُ الْأَمْرُ إِلَّا بِحُصُولِهَا»^{۲۱}
 «جای سخن و گفتگو نیست که امامت به فقه ارتباط بیشتری دارد؛ زیرا جز این نیست که ایجاد امامت با نصب پیشوایی که دارای صفات مخصوص باشد، از واجبات کفایی است و واجب کفایی آن رشته اموری است که مصالح دینی و دنیوی مسلمانان به آن وابستگی کامل دارد و امور مسلمین در پرتو آن تنظیم می‌شود.»

با توجه به این نصوص، نباید مسأله امامت در نزد برادران اهل سنت مانع از تقریب شود بلکه باید اختلاف در این مورد را، با توجه به این اصل، بسان دیگر اختلافات فقهی تلقی کرد.

در گذشته، فقیهان اهل سنت در برابر یکدیگر از اهل «گذشت و اغماض» بهره می‌گرفتند، همگی می‌دانیم که ابوحنیفه قنوت را مشروع نمی‌داند، در حالی که شافعی آن را مستحب می‌شمارد ولی آنگاه که شافعی در بغداد به زیارت قبر ابوحنیفه رفت، در کنار مرقد او دو رکعت نماز گزارد و قنوت به جا نیاورد وقتی از فلسفه آن پرسیدند، گفت: «توقیراً للإمام»، «به پاس احترام ابوحنیفه این مستحب را ترک کردم».

تاریخ می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز از جهت دادگری و تعصب دینی، بسان خلفا بود؛ یعنی او را هم مسلمانان برگزیده بودند ولی اعتقاد و عدم اعتقاد به خلافت او، هیچ‌گاه مایه اختلاف و دودستگی نیست در حالی که اختلاف در خلافت خلفا، در طول قرن‌ها، بزرگترین سد میان مسلمانان بوده است، اکنون پرسش این است که چه فرقی است میان خلافت او و دیگر خلفا.

استاد بزرگوار ما آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه می‌فرمود: مسأله خلافت را می‌توان به دو شیوه مطرح کرد:

الف: زمامدار مسلمانان پس از درگذشت پیامبر چه کسی بود؟

ب: پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مرجع علمی مسلمانان کیست؟

بحث به شیوه نخست، یک بحث تاریخی است و نزاع در آن چندان مفید نیست. بالأخره هرچه بود عصر آن گذشته و نمی‌توان در آن به وحدت کلمه رسید.

اما بحث به شیوه دوم کاملاً زنده و حائز اهمیت است. مسلمانان، به یقین، پس از درگذشت او، به مرجع علمی قوی و نیرومند، که قرآن را تفسیر کند و موضوعات نو ظهور را بیان نماید و شبهات را پاسخ بدهد، نیاز مبرم داشتند و طبیعی است رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع این نیاز مرجعی را معرفی کرده است و این مرجع به حکم حدیث ثقلین جز اهل بیت علیهم السلام کسی نیست، اگر مسلمانان جهان، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را به حکم این حدیث متواتر بپذیرند، مشکلات زیادی از سر راه تقریب برداشته می‌شود.

۲- اختلافات قومی

دوّمین چیزی که مانع از تقریب مسلمانان می‌شود اختلاف قومی و عنصری و



نژادی است. قرآن مجید و سنت رسول گرامی و عمل مسلمین در صدر اسلام، بر این مانع پیروز شد و وحی الهی جامعه بشری را با این خطاب مخاطب ساخت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^{۲۲}

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی تردید خداوند دانا و آگاه است.»

ولی در قرن ۱۹ برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و تقسیم کشور بزرگ اسلامی به کشورهای کوچک، مسأله قومیت بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاد و عوامل اجانب، به قومیت اصالت بخشیدند و به تحقیر دیگر نژادها پرداختند. در کشورهای عربی اندیشه «پان عربیسم» و در کشور عثمانی و ترکیه فعلی «پان ترکیسم» و در ایران «پان ایرانیسم» را زنده کردند و هر قومی، قوم دیگر را تحقیر کرد و خود را محور فضیلت و برتری دانست و هنوز هم این نعره جاهلی در بیشتر کشورهای اسلامی جنبه محوری دارد در حالی که اسلام با آن مبارزه کرده است.

گفتنی است مسأله نژاد و احترام به خاک و زبان، می‌تواند دو معنای مختلف داشته باشد؛ یکی بسیار مستحسن و دیگری کاملاً زشت و منفور.

انسان از این نظر که در سرزمینی دیده به جهان گشوده و از مواهب آنجا بهره گرفته، به آن منطقه مهر بورزد و در عمران و آبادی آن بکوشد و ... چنین گرایشی به نژاد و یا آب و خاک و یا زبان، بسیار مستحسن است؛ زیرا حقی را که آب و خاک و مردم منطقه به گردن او دارند ادا کرده است.

ولی اگر انسان به خاطر وابستگی به قومی و یا زبانی و خاکی خود محور گردد و در صدد تقویت قومی و تضعیف دیگران برآید و ... چنین قوم گرایی، همان ناسیونالیسم مبعوض و شوم است که اسلام آن را محکوم کرده است و برتری را در تقوا و ایثار دانسته است و به وابستگی‌هایی مانند زبان و خون، ارزشی قائل نشده و فخر فروشی از این طریق را انگیزه جاهلی معرفی کرده است.

۳- ناآگاهی از عقاید همدیگر

یکی از موانع تقریب، ناآگاهی فرق اسلامی از عقاید همدیگر است؛ ناآگاهی که همراه با یک رشته تهمت‌ها و ناروایی‌ها است، مسلماً چنین ناآگاهی مایهٔ خصومت و دوئیت خواهد بود.

اکنون در اینجا نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم تا پایهٔ تأثیر این جهل بر تفرقه و دوستگی روشن شود:

* در سال ۱۳۳۶ به زیارت خانهٔ خدا مشرف شده بودم و در بازار مکه وارد مغازه‌ای شدم تا چیزی به عنوان سوغات تهیه کنم، اتفاقاً صاحب آن نیز از قبل با من آشنا بود. او در صدد بود از عقاید من آگاه شود، از این رو پرسید: شما شیعیان بعد از نماز با حرکت دادن دست‌های خود، چه می‌گویید؟

گفتم: می‌گوییم: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

او با شگفتی گفت: من شنیده‌ام که شما سه بار می‌گویید: خان‌الأمین!

جایی که پایهٔ اطلاع یک تاجر مکی، که هر سال با هزاران شیعی سر و کار دارد، این باشد، باید دید پایهٔ اطلاعات دور افتادگان از این مکتب چگونه است؟!

باید دانست که جملهٔ «خان‌الأمین» شعار یهودیان است که می‌گویند جبرئیل امین خیانت کرد و نبوت را که از آن آل اسحاق بود به آل اسماعیل تفویض کرد و از این جهت جبرئیل را دشمن می‌شمارند و شعار خان‌الأمین سر می‌دهند.

متأسفانه این شعار ناروا که ساختهٔ اندیشهٔ ناپاک یهود است، به شیعه نسبت داده

می‌شود.^{۲۳}

* باز در همان سال یکی از مدرسان حرم شریف که به منزل او وارده شده بودم، به

دیدنم آمد و پس از مذاکراتی پرسید:

«هَلْ لِلشَّيْعَةِ تَأْلِيفٌ؟»؛ «آیا شیعه کتابی دارد؟»

گفتم: یالأسف، شخصی در امّ القرای اسلام به سر می‌برد ولی تا این حد از فرهنگ شیعه ناآگاه است. در حالی که روزگاری مکه و مدینه مرکز شیعه بود^{۲۴} و سالیان درازی حاکمان مکه را شرفاً تشکیل می‌داده‌اند که بر مذهب شیعهٔ زیدی و یا امامی بودند، ولی تبلیغات سوء آن چنان اثر نهاده که مدرس حرم از اصالت شیعه تا این حد ناآگاه است که

حتی نام کتب شیعه را نشنیده است! مقداری با او سخن گفتم و چند کتابی که در اختیارم بود تقدیمش کردم.

تقیه سلاح انسان ضعیف است

یکی از آثار سوء ناآگاهی از عقاید شیعه، این است که تقیه را به معنای نفاق می‌گیرند و خیال می‌کنند که شیعه همه جا با گروه اهل سنت از در تقیه وارد می‌شود و واقعیات را کتمان کرده، تظاهر به وفاق می‌کند.

در حالی که تقیه سلاح انسان ضعیفی است که در کشوری زندگی می‌کند و در آنجا آزادی‌ها مصادره شده و کسی که بر خلاف نظر حاکم سخن بگوید، قلع و قمع می‌شود در اینجا فرد ضعیف چاره‌ای جز کتمان عقیده ندارد. ولی این، به این معنا نیست که شیعه پیوسته بر اصل تقیه تکیه کرده و کتاب‌های خود را بر این اساس می‌نویسد یا پیوسته بر این اساس سخن می‌گوید.

و به دیگر سخن: تقیه مربوط به انسان خاص و در جریان خاصی است، آنجا که فرد ضعیف ناچار می‌شود عقیده خود را کتمان کند و بر طبق خواسته حاکم عمل نماید ولی تا کنون دیده و شنیده نشده است که یک دانشمند شیعی کتابی را بر وفق تقیه بنویسد.

اخیراً کتابی به نام «العقیده الإسلامیه» در ۱۵۰ اصل، از این جانب منتشر شده که در آن، به مجموع عقاید شیعه امامیه پرداخته و از اصیل‌ترین کتاب‌های شیعی، همراه با آیات قرآنی و احادیث نبوی بهره گرفته است. و هر فردی اگر بخواهد از عقاید شیعه آگاه شود، می‌تواند به این کتاب مراجعه کند و خوشبختانه این کتاب به زبان‌های مختلف نیز ترجمه شده است.

تقیه اصل قرآنی خدشه‌ناپذیر است که وحی الهی آن را بر افراد ناتوان و گرفتار در چنگال ظالمان تجویز کرده است. مفسران می‌گویند: وقتی قریش، عمار و پدر او یاسر و مادر وی سمیه را دستگیر کردند و از آنان خواستند که بر آیین اسلام کفر ورزند، یاسر و سمیه از اظهار خودداری کردند و در نتیجه کشته شدند ولی عمار با آنان موافقت کرد و آزاد شد و گریه کنان به سوی پیامبر ﷺ آمد، پیامبر اشک از چشمان او پاک کرد و فرمود: «إِنْ عَادُوا لَكَ فَعُدْ لَهُمْ بِمَا قَلْتَ»؛ «اگر بار دیگر گرفتار شدی، باز خواسته آنان را عملی کن.»^{۲۵}

تقیه یک اصل عقلایی است و اساس آن را تقدیم اهم بر مهم تشکیل می‌دهد و مؤمن آل فرعون، با این که عقیده محکمی داشت، ولی آن را مکتوم و پنهان می‌ساخت تا از این طریق بتواند جان و عرض خود را از تعریض فراعنه حفظ کند و به موسی و بنی اسرائیل خدمت نماید. چنان که وحی الهی درباره او می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...﴾^{۲۶}

«آیا مردی را می‌کشید به خاطر این که می‌گوید پروردگارم خداست؟»

ممکن است گفته شود: این دو آیه و همچنین آیه ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾^{۲۷} مربوط به تقیه از کافر است، نه تقیه از مسلمان. ولی پاسخ آن وحدت ملاک است، هرگاه حاکم اسلامی بسان حاکم کافر آزادی‌های مشروع را مصادره کند و نفس‌ها را در سینه خفه سازد، مسلمانان چاره‌ای جز تقیه و ممانعت ندارند و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن تصریح کرده‌اند. عبارت امام شافعی، که رازی آن را نقل کرده، چنین است:

او در تفسیر آیه ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ می‌گوید:

«ظَاهِرُ الْآيَةِ عَلِيُّ أَنَّ التَّقِيَّةَ إِنَّمَا تَحَلُّ مَعَ الْكُفَّارِ الْغَالِبِينَ إِلَّا أَنْ مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - هُوَ أَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْكَافِرِينَ، حَلَّتِ التَّقِيَّةَ مُحَامَاةً عَنِ النَّفْسِ»^{۲۸}

«ظاهر آیه این است که تقیه در مقابل کافر غالب مشروع است، ولی امام شافعی می‌گوید: اگر شرایط حاکم بر مسلمانان بسان شرایط مسلمانان با کافران باشد، تقیه برای حفظ نفس جایز است.»

بدا چیست

بدا، یکی از معارف قرآن است و آیاتی درباره آن فرود آمده و احادیثی به تشریح آن پرداخته، همچنین دانشمندان اسلامی بر صحت آن اتفاق نظر دارند و به دیگر سخن:

محتوای بدا چیزی نیست که مسلمانان آگاه از قرآن و سنت پیامبر بتواند آن را انکار کند، فقط از لفظ آن وحشت دارند، در حالی که در معارف و عقاید، مضمون و محتوا مطرح است نه لفظ و تعبیر.

حقیقت بدا، جز این نیست که انسان با اعمال نیک و بد خود، سرنوشت خود را دگرگون سازد، همچنان که قوم یونس به وسیله توبه و انابه سرنوشت بد خود را، که نزول عذاب الهی بود، دگرگون ساختند و عذاب را از خود دفع کردند؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ

عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^{۲۹}

«چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که مفید به حالشان باشد مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را از زندگی آنان برطرف کردیم و تا مدت معینی آنها را بهره‌مند ساختیم.»

مضمون آیه، همان محتوای «بدا» است؛ یعنی چیزی که همه مسلمانان در آن اتفاق دارند و می‌گویند فرد و جامعه می‌توانند با اعمال پاک و نیک و یا آلوده و زشت خود، سرنوشت موجود و حاکم بر خود را دگرگون سازند.

پاسخ یک سؤال

گاهی می‌پرسند: محتوای «بدا» مورد پذیرش همگان است و آیات قرآنی بر صحت آن گواهی می‌دهند، چه آیه‌ای صریح‌تر از این که می‌گوید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{۳۰}

«هرگاه مردم شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه می‌کردند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای ایشان می‌گشودم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر دستاوردشان گرفتیم.»

ولی سؤال این است که: چرا از این اصل به جمله «بد الله في قوم يونس» تعبیر می‌شود؛ چون مفاد ظاهری آن این است که برای خدا مخفی بود سپس چیز جدیدی آشکار گشت و اراده قطعی بر این تعلق گرفته بود که آنان را کیفر دهد، سپس تبدل رأی به او دست داد.

پاسخ آن روشن است و آن این که به کار بردن این لفظ درباره خدا، از باب «مجاز» است نه حقیقت، همچنان که به کار بردن لفظ «مکر» و «استهزاء» در مورد خدا از باب مجاز است؛ چنان که می‌فرماید:

﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^{۳۱}

«آیا از مکر و حیله خدا مطمئن گشته‌اند، از مکر خدا جز قوم زیانکار کسی مطمئن نمی‌باشد.»

و علت به کار بردن این جمله که: «با مقام ربوبی سازگار نیست» این است که یک چنین جریانی از نظر بشرهای عادی نوعی «بدا» است؛ یعنی ظهور پس از خفا است، گویا بشر از دیدگاه خود سخن می‌گوید:

اتفاقاً در حدیث پیامبر، خود این جمله وارد شده است.

بخاری نقل می‌کند: «ثَلَاثَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: أَبْرَصٌ وَأَقْرَعٌ وَأَعْمَى بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يُبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ مَلَكًا...»^{۳۲}

برای آگاهی بیشتر از احادیث مربوط به بدا، مراجعه شود به کتاب «الدَّرُّ الْمُنْتَوِر» سیوطی^{۳۳}.

آقای شیخ عبدالعزیز که مفتی اهل سنت در استان سیستان و بلوچستان در خیرگان نخست بود و در کمیون مربوط به احوال شخصیه همکاری داشتیم، روزی مسأله بدا را مطرح کرد، به او گفتم بدا به معنای امکان تغییر سرنوشت با اعمال صالح و طالح است. او گفت: کتابی از قدمای شیعه معرفی کن که این اصل را به این نحو تفسیر کرده باشد، کتاب «أوائل المقالات» شیخ مفید را در اختیارش نهادم. او پس از چند روز، کتاب را بازگرداند و گفت: اگر معنای «بدا» همین باشد که مؤلف این کتاب می‌گوید، همه مسلمانان به آن معتقدند.



این حادثه حاکی از آن است که جهل و ناآگاهی از عقاید و مشترکات شیعه، یکی از موانع تقریب است و با نشر کتاب‌های اصیل شیعه می‌توان بسیاری از بدبینی‌ها را زدود. یکی از گام‌های بلندی که برای «تقریب» برداشته‌ایم، نگارش کتابی است به نام «طبقات الفقهاء» در ۱۶ جلد، که ۱۰ جلد آن منتشر شده و ۶ جلد دیگر آن در دست تألیف و انتشار است. دو جلد اول آن مقدمه است که در نخستین جلد آن، مصادر فقه در نزد شیعه و سنی آمده و در جلد دوم آن ادوار فقه آن دو مطرح شده است ولی در تمام موارد از میراث فقهی همگان تجلیل شده، هر چند در مواردی به احقاق حق پرداخته‌ایم. در پایان باید به برادران اهل سنت بگوییم که: «مَا يَجْمَعُنَا، أَكْثَرُ مِمَّا يُفَرِّقُنَا»؛ «مشترکات ما فزونتر از متمیزات ما است.»

وَيَضُّنَّا دِينَ الْهُدَىٰ أَتْبَاعًا
مهما ذهبنا في الهوى أشياعاً

أَنَا لَتَجْمَعُنَا الْعَقِيدَةَ أُمَّةً
ويؤلف الإسلام بين قلوبنا

● پی‌نوشتها:

- ۱- اعراف: ۱۵۳
- ۲- آل عمران: ۱۹
- ۳- حمد: ۵
- ۴- انعام: ۱۲
- ۵- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الإیمان.
- ۶- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۲
- ۷- قرائت فعلی قرآن از آن عاصم است که از علی رضی الله عنه اخذ کرده است.
- ۸- کافی، ج ۱، صص ۶۲-۵۹ باب الرد إلى الكتاب و السنة.
- ۹- همان.
- ۱۰- غافر: ۸۵-۸۴
- ۱۱- کهف: ۶۵
- ۱۲- نساء: ۵۹

- ۱۳ - آل عمران : ۱۱۰
- ۱۴ - توبه : ۳۳
- ۱۵ - شعرانی، یواقیت و جواهر، ص ۵۸
- ۱۶ - ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۴۷
- ۱۷ - مواقف، ص ۳۹۲
- ۱۸ - توحید صدوق، ص ۲۲۴، حدیث ۵
- ۱۹ - همان، حدیث ۴
- ۲۰ - مواقف، ص ۳۹۵
- ۲۱ - شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱
- ۲۲ - حجرات : ۱۳
- ۲۳ - تفسیر رازی، ج ۱، تفسیر آیه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» بقره : ۹۷
- ۲۴ - ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقة» علل نگارش کتاب خود را چنین می نویسد: «تَمَّ سئلت قديماً في إقراءه في رمضان سنة ۹۵۰ هـ بالمسجد الحرام لكثرة الشيعة والرافضة و نحوهما بمكة المشرفة أشرف بلاد الإسلام.» (صواعق المحرقة، ج ۳).
- ۲۵ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ کشف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ قرطبی، الجامع أحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷
- ۲۶ - غافر : ۲۸
- ۲۷ - آل عمران : ۲۸
- ۲۸ - رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳، در تفسیر آیه یاد شده در متن.
- ۲۹ - یونس : ۹۸
- ۳۰ - اعراف : ۹۶
- ۳۱ - اعراف : ۹۹
- ۳۲ - صحیح بخاری، ص ۴، ص ۱۷۲، باب حدیث الأبرص و الأعمى و الأعرج.
- ۳۳ - الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۶۰ تفسیر آیه «يَمْخُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» رعد : ۳۹